

دو روایت از حیات و شهادت شهید میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی

رحیم نیکبخت

محرم امسال مصادف با یکصدمین سالروز شهادت جمعی از مبارزان و مجاهدان آذربایجانی و در رأس آنها ثقة الاسلام تبریزی به دست بیگانگان متجاوز به میهن عزیزمان در تبریز است. رشادت و شهامت ستودنی این بزرگمرد تاریخ ایران و ایستادگی در برابر قوای اجنبی، برگ زرینی از مبارزات و مجاهدات مردم غیور آذربایجان در دفاع از اسلام و ایران است. ثقة الاسلام تبریزی با وجود مقام و موقعیت خود میان شیخیه تبریز، عملکرد و مواضع نزدیکی با علمای اصولی آذربایجان داشت. تا جایی که دموکرات‌های تبریز رجب‌خان سرابی را مأمور ترور وی کردند. همان کسی که در تهران آیت‌الله بهبهانی را به شهادت رسانده بود.^۱ وی آرا و عقاید روشنی در مورد شروط قانون اساسی و نظام مورد قبول آن دارد که استاد جعفریان در کتاب درک شهری از شروط؛ مقایسه حوزه مشروطه‌خواهی اصفهان و تبریز، به آن پرداخته است.^۲ شرح حال مفصل و آثار قلمی او توسط مرحوم نصرت‌الله فتحی چاپ و انتشار یافته است. به مناسبت یکصدمین سالروز شهادت وی، دو گزارش از حیات و شهادتش را به نقل از مهدی مجتهدی و صفوت، از معاصران وی مرور می‌کنیم:

۱. اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز، کتابفروشی تهران، ۲۵۳۶ [۱۳۵۶]، صص ۵۷۸ و ۵۹۵.
۲. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵.

۱- ثقة الاسلام

هر زمان گردد در مملکت عشق بلند

به سرافرازی منصور دگر دار دگر

«شهریار»

آقای میرزا علی آقا ثقة الاسلام، از علمای آذربایجان و رئیس شیخیه این ایالت بود. در شب جمعه ۷ رجب ۱۲۷۷ قمری در تبریز تولد یافت. در جوانی به عتبات مشرف شد. پس از چند سال تحصیل، به وطن مراجعت کرد و پس از فوت پدرش حاج میرزا موسی آقا در جای او با لقب ثقة الاسلام نشست. در عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری توسط قشون روسیه تزاری مصلوب گردید.

شرح حال او در کتاب *ایضاح الانباء فی مولد خاتم الانبیاء*، از مؤلفاتش، مندرج است. همچنین عبدالرزاق بیگ دنبلی و نادر میرزا، تاریخ مفصل خانواده او را مرقوم داشته‌اند. در بدو امر، رؤسای این خانواده ملقب به صدالعلماء بوده‌اند. جد صاحب ترجمه، حاج میرزا شفیع، از شاگردان سید کاظم رشتی و مروج شیخیه در آذربایجان بوده است. جد اعلی او میرزا رفیع طبق فرمان کریم خان زند منصب وکالت آذربایجان را داشته و خواهر او عیال احمدخان دنبلی، امیر مقتدر آذربایجان، بوده است.

شیخیه که خانواده صاحب ترجمه ریاست آن را داشتند، تاریخ مفصل دارد. خلاصه آنکه شیخ احمد



احسائی در عهد فتحعلی شاه به شاگردان خود تعالیم جدید داد؛ مثلاً وی به معراج روحانی و معاد روحانی و عالم حور^۱ قلیا قائل بود. پس از فوت او، سید کاظم رشتی با مشربی عرفانی، گفته‌های شیخ را تفسیر نمود و مطالبی به آن افزود. پیروان سید کاظم رشتی را شیخی^۲ (منسوب به شیخ احمد احسائی) و مخالفین را بالاسری (منسوب به بالاسر حرم حضرت امیر - علیه السلام - که محل تدریس رؤساء آنها بود) می‌نامیدند. در اواخر سلطنت محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، بین دسته شیخی و بالاسری یا متشرعه، نزاعها اتفاق افتاد. در این زد و خوردها پدر و جد صاحب ترجمه، رئیس شیخیه و حاج میرزا باقر آقا مجتهد، رئیس متشرعه بود.

ثقة الاسلام در ادبیات فارسی و عربی استاد بود. از تألیفات او *مرآت الکتب* است که در آن کتب و رجال شیعه را معرفی کرده،

من راضی هستم که مرا در
سیبیریا به شکستن سنگ چماق
وادار نمایند اما بیرق روس در این
مملکت نباشد.

۱. میرزا محمدخان قزوینی در معنی این کلمه تحقیق کرده و به جایی نرسیده است.

۲. شیخیه پس از فوت سید کاظم رشتی به دو دسته منقسم شدند. عده‌ای تعالیم حاج کریم خان قاجار را قبول کردند و عده‌ای مانند خانواده ثقة الاسلام - آن را قبول نکردند. دسته اول را حاج کریم‌خانی می‌گویند که در کرمان و تبریز زیاد هستند.

ولی به طبع نرسیده است. دیگر رساله لالان است که در آن از سیاست و اجتماعیات بحث کرده و افکار خود را بیان نموده است؛ مثل اینکه از آتیۀ خود در آن کتاب خبر داده، زیر چنین نوشته است: «اگر ما آذربایجانی‌ها غفلت کنیم، اولین باده خذلان را از دست ساقی عدوان خواهیم نوشید». دلیل استادی او در زبان عربی و فارسی ترجمۀ بثلشکوی عبدالجبار عتبی است. بثلشکوی قسمت سوم از تاریخ یمینی است که تا آن زمان ترجمه نشده بود. این ترجمه بر حسب توصیه امیرنظام گروسی انجام یافته است و یک نوع ترجمۀ آزاد به سبک ترجمۀ کلبله و دمنه است. امیرنظام که خود منشی و ادیب بود، پس از مطالعه ترجمۀ مزبور، ضمن مکتوبی، آن را تقریظ نمود و این بیت در آن مکتوب خطاب به مترجم دیده می‌شد.

رو که برآمد تو را به کلک سخن گوی

آنچه علی را به ذوالفقار برآمد

ثقة الاسلام پس از اعلام مشروطیت مانند سایر علماء از آن طرفداری کرد. رؤسای قوم از شیخیه و متشرعه بر آن شدند که به میمنت این نهضت، اختلاف قدیم را از میان بردارند و تا اندازه‌ای در این امر موفق شدند. چنان‌که برای دورۀ اول مجلس که قرار بود دو نفر نماینده از طرف علمای آذربایجان انتخاب شوند، متشرعه که اکثریت داشتند، حاضر به گذشت شدند و انتخاب یک نفر را به شیخیه واگذار نمودند؛ در نتیجه حاج میرزا فضلی‌آقا از طرف شیخیه و حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی از متشرعه انتخاب گردیدند در عوض هنگامی که انجمن ایالتی حاج میرزا حسن آقا مجتهد را مجبور به ترک تبریز نمود؛ ثقة الاسلام نیز مانند سایر علمای متشرعه، به عنوان اعتراض نسبت به عمل انجمن، شهر را ترک نمود. اختلاف‌های قدیم خانوادگی را کنار گذاشت. ثقة الاسلام در خارج تبریز چندان درنگ نکرد، بلکه پس از چندی به تبریز مراجعت نمود، اما به علت افراط، بعضی از آزادی‌خواهان خود را کنار کشید. پس از آنکه کار تبریز به بلوا و قیام مسلح انجامید، وی به محمدعلی شاه تلگراف زد و عطف و رأفت او را به تبریز خواستار گردید. هنگام محاصره با سید حاج آقا میلانی و حاج سید المحققین به باسمنج رفت با عین‌الدوله برای رفع محاصره مذاکره نمود.

هنگامی که قشون روس به تبریز وارد می‌شدند، در صدد چاره‌جویی برآمد تا خون ناحق ریخته نشود و حاج صمدخان شجاع‌الدوله به عنوان مأموریت و نمایندگی از دولت وارد این شهر گردد، نه خودسرانه و از طرف روس‌ها، اما این مجاهدت‌ها ثمری نداد و قشون روس وارد تبریز شد. با اینکه جانس پس از قضیه در خطر بود، از تبریز بیرون نرفت تا سالدات‌های او را توقیف کردند و روز عاشورا به دار کشیدند. معروف است که روس‌ها از او می‌خواستند کاغذی بگیرند که جنگ و تیراندازی اول از ناحیه مجاهدین و ایرانی‌ها شروع شده است تا خود را به این وسیله در نظر دنیای متمدن تبرئه نمایند. ثقة الاسلام به این امر حاضر نشد و به مرگ تن در داد. هنگام رفتن به پای دار، خود را نباخته بود و دیگران را تسلی می‌داد و به شجاعت و امانت داشت.

پس از انقلاب روسیه، آزادی‌خواهان ایران، انقلابیون روسیه، والی آذربایجان، قونسول روسیه و صاحب‌منصبان ارشد قشون روس، به طور رسمی بر سر قبر او حاضر شدند و پس از ادای احترام و نطق‌های

مؤثر، بر مزار او گل پاشیدند.

این بود مختصری از شرح احوال بزرگ‌ترین شهید راه آزادی. مشروطیت پس از استقرار، همچنان که به قهرمان محتاج بود، برای اینکه در پوست و رگ جامعه و در قلوب مردم ریشه بدواند، شهید هم لازم داشت. آذربایجان ما با به دار فرستادن یکی از فرزندان، این خدمت را به مشروطیت ایران انجام داد و این مشکل را حل نمود.

ذیل

پس از فوت ثقة‌الاسلام، حاج میرزا محمدآقا ثقة‌الاسلام جانشین او گردید و فعلاً رئیس شیخیه تبریز است. از اشخاصی است که وقت خود را صرف امور اجتماعی کرده است. در اثر مساعی او و آقای حاج میرزا خلیل‌آقا مجتهد، امروز از اختلاف سابق شیخیه و متشرعه اثری باقی نمانده است، چنان که در سال‌های اخیر، بین دو فرقه ازدواج‌هایی هم واقع شده است. شهر تبریز از این حیث به این دو نفر روحانی عالی‌مقام مدیون است.

آقای ثقة‌الاسلام به همراهی آقای حاج میرزا خلیل‌آقا مقارن نهضت پیشه‌وری با وی و اولیای دولت مذاکره کردند، بلکه کار به قیام نکشد و قضیه حل گردد، ولی این مذاکرات به نتیجه‌ای منتهی نشد و اموری پیش آمد که نه به صلاح آذربایجان و نه به صلاح ایران بود، ولی این عدم موفقیت ارزش مساعی دو پیشوای روحانی عالی‌مقدار را نمی‌کاهد که در روزهای سخت، عوض ترک تبریز، در فکر مردم بودند. حاج میرزا محمودآقا برادر دیگر شهید مشروطیت از روحانیون شیخیه و از ریش‌سفیدان محترم تبریز و خوش‌مخضر و خوش‌صحبت است.^۱

۲- شهیدالفضیلة

میرزا علی ثقة‌الاسلام

علی بن موسی بن محمد شفیع در شب یکشنبه هفتم شهر رجب ۱۲۷۷ در تبریز تولد یافته. پس از آنکه در اوایل شباب از محضر جد خود و در خدمت پدرش کسب علم نموده، به عراق عرب رهسپار شده و نزد علماء اعلام، به تکمیل معلومات پرداخته و در علوم اصول، فقه، حکمت، کلام، ادبیات، ریاضیات، تاریخ و نجوم، به پایه بلند رسیده بود. شادروان ثقة‌الاسلام، مجموعه‌ای بود از کمالات کسبی و فطری. هر کس از هر طبقه که به محضر او رسیدی، یا به استماع وعظ و سخنرانی او توفیق یافتی، خرسند و بهره‌مند برگشتی. از آثار قلمی او آنچه تاکنون به چاپ رسیده، بدین قرار است: رساله لالان و لاحقته آن؛ ایضاح الانبیا فی تعیین مولد خاتم الانبیا مقتل سیدالشهدا؛ تلگرافاتی که در موقع انقلاب مشروطه به محمدعلی میرزا مخابره کرده است و ترجمه بئ‌الشکوی اثر ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی. پس از آنکه مرحوم امیرنظام گروسی از تبریز به پیشکاری کرمان انتقال یافت، در جلسه‌ای که جمعی از

۱. مهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تهران: مؤلف، ۱۳۲۷، ص ۵۹-۶۱.

ادبای وقت حضور داشتند، گفت: بخش عمده تاریخ یمنی را (تاریخ ایام سلطنت محمود سبکتکین) ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرفادقانی به فارسی ترجمه کرده. بخش دوم رساله‌ای است در مرثیه نصر بن ناصرالدین سبکتکین که آن را هم حبیب‌الدین محمد از اهل گلپایگان در سال ۱۲۷۲ قمری به فارسی نقل نموده. بخش سوم آن *بث‌الشکوی* است. بهتر آن است که آن نیز از لغت تازی به زبان فارسی ترجمه شود. امیرنظام در همان جلسه ترجمه آن رساله را به عهده ثقة‌الاسلام که حضور داشت، محول کرد. آن مرحوم هم به ترجمه *بث‌الشکوی* به پرداخت و به فاصله چند روز، اولین جزء نگارش خود را نزد امیرنظام فرستاد. امیر پس از مطالعه به شادروان ثقة‌الاسلام نوشت:

« عرض می‌شود رقیمه را زیارت کردم و ترجمه چون لؤلؤء منثور و گلبرگ سطور را دیدم. بی‌تملق و نفاق و بی‌مبالغه و اغراق، حقیق لک آن تکتب بالتبر علی الاحدق لبالحبر علی الاوراق.

رو که برآمد تو را به کلک سخن گوی آنچه علی را به ذوالفقار برآمد

به این زودی و به این خوبی ترجمه رساله عتبی را در بحبوحه رمضان نوشتن، آیتی باهر است و کرامتی زاهر. روان عتبی را شاد فرموده و جرفادقانی را پس پشت نشانده‌اید «انه لقول فصل و ما هو بالهزل». مستدعی‌ام خاطر شریف را با تراکم مشاغل به اتمام ترجمه مشغول بفرمایید تا بدهم طبع نمایند و منتشر نمایم و ادبا و فضلا را تمیمه باشد. زیاده زحمت نمی‌دهیم. ادام‌الله علینا برکاتکم. ۱۹ رمضان ۱۳۱۶.

از جمله آثار قلمی و ادبی ثقة‌الاسلام، کتاب *مرآة‌الکتب* است که اسامی تألیفات علماء شیعه را گرد آورده و از سال ۱۳۱۱ قمری تا آخر عمرش به تدوین و تهیه آن مشغول بوده است. چند سال پیشتر، در خدمت جناب دکتر صدیق اعلم، وزیر فرهنگ وقت، برای دیدن جناب مستطاب آقا میرزا محمد برادر ثقة‌الاسلام شهید رفته، کتاب چاپ‌نشده *مرآة‌الکتب* هم زیارت شد. اغراق نیست اگر آن کتاب را بی‌نظیر نامند.

چند سطر از شرحی که راجع «تسهیل زیج» مرقوم داشته، برای نمونه نثرنویسی او به لحاظ خوانندگان این تذکره می‌رساند:

این مجموعه چنان که در دیباچه آن اشاره شد، با کمال تدقیق و تنقیح تصحیح شده و بین‌الامثال خود بی‌نظیر و بی‌قرین است و از کثرت عوائق و موانع که در تهذیب و ترتیب این کتاب اتفاق افتاد، مرا گمان این نبود که حوادث دهر اندازه یابد و این اوراق پریشان شیرازه پذیرد؛ آهوی مراد به بند آید و شکار مقصود به کمند افتد، ولیکن سپاس بی‌قیاس خداوند متعال را که تسهیل طرق فرموده و همت اولیاء حقّه را نعم‌الرفیق نمود تا به اتمام این نسخه موفق شدم و از حضرت ربّ‌العزّه مسئلت می‌نمایم که چون گوهر گرانبه‌ای عمر به گرو و مزرعه حیات را هنگام درو برسد و اراده مالک‌الملک، این کتاب را به دیگران تملیک نماید، این نسخه عزیز را رایگان نشمرند. «دونه‌المنیه» و زحمات مرا به هدر نبرند و کمال افسوس دارم از اینکه تحمل مشقت که در ترتیب این کتاب مرا روی داده، کاهش در امری بود که در آخرت مرا یاری کرد. باز از رحمت حق مأیوس نیستم و از فیض نامتناهی او ناامید نمی‌باشم که شاید صاحب‌نظری همتی نماید و رحمتی بفرستد والله مع ظن عبده‌المؤمن».

مرحوم ثقة‌الاسلام به اوضاع عصر و رموز سیاست آشنا و آگاه بود و در این نامه به چند سطر آتی اکتفا

می‌شود: در موقع انقلاب ایران، ۱۳۲۷ قمری، روس‌های تزاری با بهانه‌جویی به تبریز آمدند و باغ شمال را که یکی از مهمترین عمارات دولتی بود، اشغال نمودند و در آنجا به عنوان عبادتگاه نظامیان، تصرفاتی کردند. ثقة‌الاسلام متحمل نشده، به واسطه‌ ثقة‌الاسلام کارگزار وقت، در آن باب به قونسولگری روس و رئیس ارتش مراجعه و اعتراض نمود. پاسخ قونسول روس که در تاریخ ۲۲ شوال (۳۲۷) به کارگزاری رسیده، بدین قرار بوده:

از مضمون مراسله شریفه مورخه ۱۶ شهر حال به نمره ۱۱۱۶ آن جناب، دوستدار استظهاری، استحضار لازم به عمل آمد. جواباً با نهایت توقیر و احترام زحمت‌افزاست: به طوری که در ملاقات خصوصی اظهار داشته‌ام، در باغ شمال بنای مخصوصی برای کلیسا نشده و بلکه برای اینکه سالدات و قزاق از اجرای آیین روحانی مجبورند روی سه دیوار که در یک نقطه باغ شمال بوده چند تیر انداخته و پوشیده شده تا از باران و برف و غیره محفوظ باشد و یک دیوار چهارم اضافه کرده‌اند که نصب در و پنجره نمایند. در موقع معاودت اردوی روسی به حال اول اعاده خواهد شد. محض استحضار خاطر شریف در تکمیل اظهارات شفاهی به مقام مزاحمت برآمده، در این موقع احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

هنگامی که نظامیان دولت اجنبی به تبریز آمده‌اند، بیشتر متنفذین وقت و ثروتمندان جرئت نفس کشیدن را نداشتند، بلکه متظاهر به حسن قبول و متمایل به نزدیکی آنها بودند تا به همان وسیله، منافع خود را تأمین کنند، لیکن ثقة‌الاسلام به امضای صریح خود به مناسبت نزدیکی عید نوروز مقاله‌ای در روزنامه محلی نوشته، از این لحاظ که بیگانگان به خاک ایران تجاوز کرده‌اند، مردم را به ترک عید و رعایت سوگواری دعوت و بدین شعر، تأثرات خود را آشکار ساخت:

عید آمد و افزود غم را غم دیگر / ماتم زده را عید بود ماتم دیگر

صاف درونی و نیک‌مردی هر کس از گفتار او که با کردار توأم باشد، نمایان گردد. متن پیغام ثقة‌الاسلام را که به انجمن ایالتی آذربایجان در سال ۱۳۲۵ قمری فرستاده و در شماره ۷۹ مورخ ۲۹ ربیع‌الاول روزنامه درج شده، دینداری و خردمندی و نیک‌مردی او را گواهی دهد:

خانواده من پدر بر پدر، چندین سال است در آذربایجان بوده و ده - دوازده پارچه ده از بابت وقف و ثلث در دست ما می‌باشد. خدا شاهد است که تا حال چگونه با رعایا رفتار نموده و رعایت حال ایشان را کرده‌ایم، چنان که در این مدت از رعایای علاقجات که در دست من است، اظهار تظلمی نشده و هیچ وقت که به رعایا ظلم و تعدی وارد شود تا حال، تصدیقی و زحمتی برای اعضاء محترم نشده است. مگر رعایای اندبیل که سابقاً از مباشر شکایت کرده بودند، بعد از رسیدگی رعایتی در حق آنها مقرر نمودید اطاعت شد، ولی آنها به همان قدرها کفایت نکرده و قانع نشدند، به خانه کدخدا ریخته و انبار کاه و غیره را داغون کردند؛ بنابراین انجمن را اطلاع دادیم که یک نفر معین نمایید به اندبیل رفته، در آنجا رسیدگی نماید.

از قرار معلوم کسی از خدام انجمن معین شده است برای تحقیق به اندبیل برود. چون آن مأمور یکی از قوم و خویشان کسان داعی است و مأموریت او باعث پاره‌ای گمان‌ها خواهد بود، خواهشمندم مأمور دیگری که به عمل دهات و رعایا بصیر باشد، معین نمایید تا احقاق حق نماید.

بالجمله ثقة الاسلام در تاریخ عصر دوشنبه روز عاشورا سال ۱۳۳۰ قمری در اثر پافشاری و دفاع از حوزه‌ی اسلام و استقلال میهن در دست روسهای تزاری به دار زده شد، چنان‌که خود گوید:

ره به سرمنزل مقصود نخواهد بردن
هر که بیم از ستم سنگ ملامت دارد

مفهوم این شعر را از مرحله قول به مقام فعل آورد و با یک فداکاری قابل ستایش، تا ابد سربلند گردید.

ترک سر کن که در این دایره بیسر و پا
تاکسی سرنهند، گوی زمینان نبرد

بیمناست نیست که به این تصادف عجیب اشاره شود. در سربازخانه قدیم تبریز که شهید نامبرده و جمعی از احرار و فدائیان میهن به دار زده شد، اکنون کاخ پر عظمتی به نام دانشسرا ساخته شده و از آن عجیبتر این است که جای نصب چوبه دار، سالن سخنرانی و جایگاه تریبون (منبر خطابه) واقع شده است.

در زمینی کاندرا آن احرار آذربایجان
بر فراز چوب دار دشمنان دادند جان

از پی آموزش اولاد آن آزدگان
این چنین دانشسراها سر کشد بر آسمان

ادیب‌الممالک فراهانی حسب حال آذربایجان و خراسان را ترکیب‌بندی ساخته، کشته شدن ثقة الاسلام شهید را بدین نحو تقریر و اشعار نموده است:

علی فرزند موسی عالم راد
جهان فضل و دانش کرسی داد

گرامی فحل و دانشمند استاد
به دارالخلد شد از دار بیداد

فلک گفتا که در ماه محرم
علی بر دار شد مانند میثم

علی‌رضا تبیان وقایعی متخلص به رضائی عضو انجمن ادبی آذربایجان در تاریخ کشته شدن آن شهید سعید گوید:

ان الفؤاد لهذا الرزء ملهوب
والد مع فی ذلک المفوج مسکوب

کیف السلوعن الخطب الفظیح و قد
اشجی القلوب و منها الصبر مسلوب

ان الرضائی اذاً بالحزن حرر فی
تاریخه «ثقة الاسلام مصلوب»^۱

۱. محمد علی صفوت، داستان دوستان، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، ۱۳۷۶، صص ۶۴-۶۰.

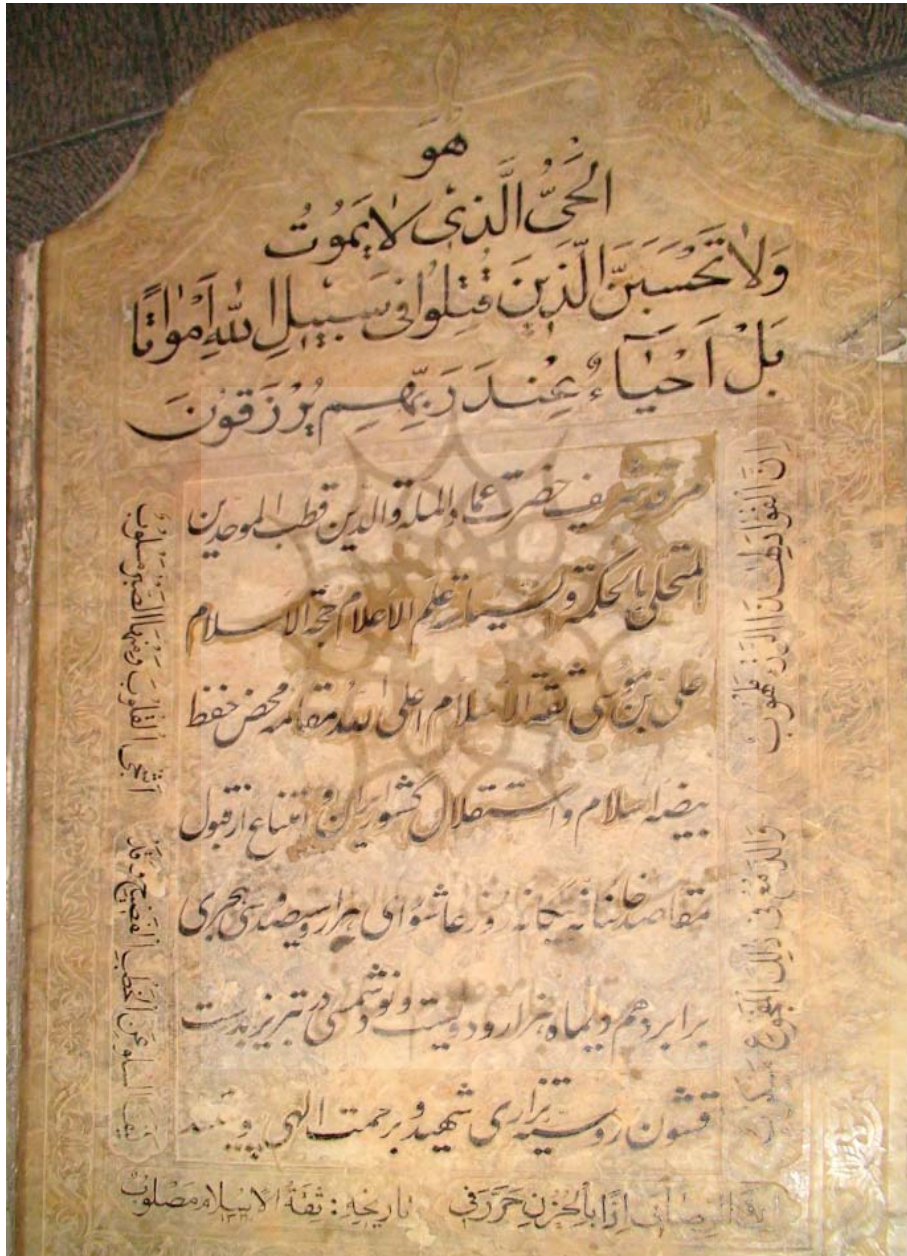
و این هم دل سروده‌ای از نقش آذربایجان در حفظ و حراست از هویت ایرانی

آذربایجان

مرا در دل ز جور چرخ درد بیکران باشد
غمی دارم به پهنای زمین و آسمان باشد
به هم‌رازان چرا درددل زارم نهان باشد
دل‌م دریای خون از بهر آذربایجان باشد
مرا اشک روان باید که آذرها به جان دارم
بیا ساقی شراب لعل‌گون آور به ساغر ریز
بیا از راه یاری کن صراحی پر قدح لبریز
بیاور می که مستی را کند می‌خواره دستاویز
بیا بنشین که با شورت بخوانم قصه‌ی لبریز
چرا بس خلوت است امشب نه بیم از پاسبان دارم
چو با جانبازی احرار دایر شد بهارستان
مبدل شد به مشروطه رژیم دولت ایران
سپس شد کار آزادی به امر شاه بی‌سامان
به دست افسر روسی نه مجلس ماند نه عنوان
تعجب از چنین جلاد بی‌رحم و امان دارم
وطن خواهان به هر جا مبتلای یأس و حرمان شد
غل و زنجیر استبدادیان هر جا نمایان شد
به هر گوشه نهان از گرگ آدمخوار انسان شد
ز قتل و حبس باغ شاه آتش در دل و جان شد
ز ملت خواهی تبریزیان صد داستان دارم
مکرر لشکر بی‌حد ز استبدادیان آمد
گاهی از ترک و گه از روس پایبی در میان آمد
به سربازان آزادی ز جانبازش جان آمد
به میدان شجاعت گاه پیر و گه جوان آمد

که با سر دادنم در سر هوای عز و شأن دارم
هر آن اشراق فیروزی به ملک باستانی شد
دمیده بر تن این مملکت روح جوانی شد
برای رهنمان بی‌حمیت دیدبانی شد
به دست همت احرار آذربایجانی شد
حکایت‌های تاریخی ز آزادستان دارم
گهی با سر گهی با جان جوانمردان این سامان
چنان کردند کاخ ظلم و استبداد را ویران
که توأم گشت آزادی به نام نامی ایران
به جای شهید زهر آمد به جام عیش خودکامان
گواه صدق گفتار از زمین و آسمان دارم
به شور و شوق بی‌حد با سپاه دانش و فرهنگ
به کوی جهل رو آورده صف بستند بهر جنگ
که گردد پاک از دامان کشور لکه‌های ننگ
ز پای تخت سرآورد مکر و حيله و نیرنگ
ز نامردان فغان و ناله‌ها از طلیسمان دارم
بری حاصل نگردید از نهال عدل و آزادی
درخت دین و ایمان کنده شد از بن در این وادی
خدا داند که‌ها دادند یاد زرق و شیدادی
به ایرانی ز اخلاق نیاکانش نه نامی ماند نه یادی
دل پژمرده و نالان به حال باغبان دارم
گهی پژمان ز ایرانم گهی از یاد اعصارش
گهی از بیع یوسف گاه یاد آرم خریدارش
مرا میهن بود معشوق حق باشد نگهدارش
نبردم گر ز دنیا درهم و دینار مردارش
خوشم کز صدق و صفوه در جهان نام و نشان دارم^۱

۱. محمدعلی صفوه، تاریخ و فرهنگ آذربایجان، قم، ۱۳۲۹، ص ۲۱۶.



پیام بهارستان / ۲۵، س ۳، ش ۱۱ / بهار ۱۳۹۰